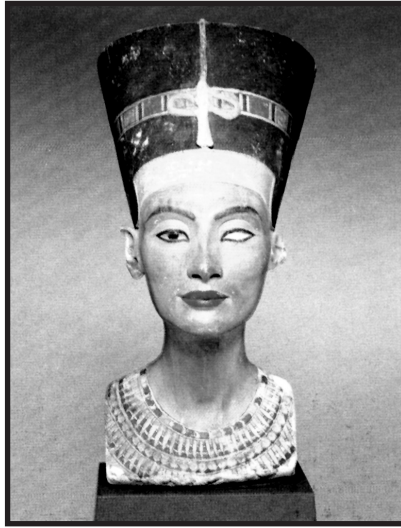


نفرتی تی



سرشناسه: لانگ، برندا	Lange, Brenda
عنوان و نام پدیدآور: نفرتی تی / برندا لانج؛ ترجمه نرگس مساوات.	
مشخصات نشر: تهران، ققنوس، ۱۳۹۰.	
مشخصات ظاهری: ۱۱۱ ص.: مصور.	
فروست: رهبران جهان باستان.	
شابک: ۹-۹۲۴-۳۱۱-۹۶۴-۹۷۸	
وضعیت فهرست نویسی: فیبا	
موضوع: نفرتی تی، ملکه مصر، قرن ۱۴ ق.م. — ادبیات نوجوانان	
موضوع: Nefertiti, Queen of Egypt — juvenile literature	
موضوع: مصر — ملکه ها — سرگذشتنامه — ادبیات نوجوانان	
موضوع: مصر — تاریخ — سلسله هجدهم، ح. ۱۵۷۰ - ۱۳۲۰ ق.م. — ادبیات نوجوانان	
شناسه افزوده: مساوات، نرگس، ۱۳۶۱ —، مترجم	
رده بندی کنگره: ۱۳۹۰ ن ۷ ل ۲ / ۴۵ / ۸۷ DT	
رده بندی دیویی: ۹۳۲ / ۰۱۴۰۹۲	
شماره کتاب شناسی ملی: ۲۲۵۷۲۸۷	

نفرتی تی



برندا لنج
ترجمہ نرگس مساوات



این کتاب ترجمه‌ای است از:
Ancient World Laeders
Nefertiti
Brenda Lange
Chelsea House Publishers, 2009



انتشارات ققنوس
تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،
شماره ۱۰۷، تلفن ۶۶۴۰۸۶۴۰

برندا لنج
نفرتی تی
ترجمه نرگس مساوات

چاپ اول
۲۰۰۰ نسخه

زمستان ۱۳۹۰

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است شایک:

۹-۹۲۴-۳۱۱-۹۶۴-۹۷۸

ISBN: 978-964-311-924-9

Printed in Iran

❖ فهرست ❖

پیشگفتار: در باره رهبری.....	۷
۱. جهان نفرتی‌تی.....	۱۵
۲. دیروز و امروز مصر.....	۲۷
۳. زندگی روزمره در مصر باستان.....	۳۹
۴. دین.....	۵۵
۵. پادشاهی مصر.....	۶۷
۶. شهر گمشده العمارنه و آرامگاه توت‌عنخ‌آمون.....	۷۷
۷. ملکه نفرتی‌تی اسرارآمیز.....	۸۹
۸. آیا این می‌تواند نفرتی‌تی باشد؟.....	۹۹
گاهشمار.....	۱۰۵
کتاب‌شناسی.....	۱۰۷
برای مطالعهٔ بیشتر.....	۱۰۸
نمایه.....	۱۰۹

پیشگفتار

در باره رهبری

شاید بتوان گفت رهبری چیزی است که باعث می‌شود امور دنیا پیش برود. تردیدی نیست که عشق جاده را هموار می‌کند، ولی عشق معامله‌ای است خصوصی بین دو آدم عاقل و بالغ. رهبری معامله‌ای است عمومی با تاریخ. نفس رهبری، قابلیت افراد را برای حرکت، الهام‌بخشی و بسیج توده‌های مردم، چنان‌که بتوانند با هم در جهت تحقق یک هدف بکوشند، به اثبات می‌رساند. رهبری گاه به دنبال اهداف خوب است، و گاه بد، اما خواه هدف نیک باشد یا پلید، رهبران خوب آن مردان و زنانی‌اند که مهر شخصی خود را بر تاریخ به جا می‌گذارند.

خود مفهوم رهبری دلالت بر این دارد که افراد در این قضیه از اهمیت برخوردارند، اما همگان این را نپذیرفته‌اند. از زمان باستان تا به اکنون، بوده‌اند متفکران برجسته‌ای که فرد را چیزی بیش از عامل یا مهره دست نیروهای برتر، خواه خدایان یا الهگان جهان باستان، یا در عصر جدید عامل نژاد، طبقه، دیالکتیک، اراده مردم، روح زمانه یا خود تاریخ نینگاشته‌اند. در مقابل چنین نیروهایی، فرد اهمیتش را از دست می‌دهد.

چنین است نظریه جبر تاریخ. جنگ و صلح، رمان بزرگ تولستوی، نمونه مشهوری است در این زمینه. تولستوی پرسید چرا میلیون‌ها نفر در جنگ‌های ناپلئون، برخلاف احساسات انسانی و عقل سلیم، سرتاسر اروپا را پیمودند و به کشتار هموعان خود پرداختند. تولستوی پاسخ داد: «جنگ ناگزیر باید اتفاق

می‌افتاد، به این دلیل ساده که ناگزیر بود اتفاق بیفتد.» تمام تاریخ آن را از قبل مقدر کرده بود. و اما تولستوی در بارهٔ رهبران می‌گفت: «چیزی بیش از برجسب‌هایی نیستند که بر رویدادی تمام‌شده نام می‌نهند و مثل هر برجسبی کم‌ترین ارتباط ممکن را با واقعه دارند.» رهبر هرچه بزرگ‌تر، «گریزناپذیری و جبر او در قبال هر عملی که انجام می‌دهد، فاحش‌تر.» تولستوی گفت رهبر «بردهٔ تاریخ است».

جبرگرایی اشکال متفاوت به خود می‌گیرد. مارکسیسم جبرگرایی طبقه است، نازیسم جبرگرایی نژاد، اما این نظر که مردان و زنان بردگان تاریخند، با عمیق‌ترین غرایز انسان در تناقض است. جبرگرایی سفت و سخت جایی برای آزادی انسان باقی نمی‌گذارد؛ جایی برای تصور انتخاب آزاد که شالوده‌ای است برای هر حرکتی که می‌کنیم، هر حرفی که می‌زنیم، هر فکری که می‌کنیم. برای تصور این‌که انسان مسئولیتی دارد، جایی باقی نمی‌ماند، چون به وضوح پاداش یا کیفر دادن مردم برای اعمالی که مرتکب می‌شوند و بنا به تعریف در ورای اختیار آن‌هاست، ناعادلانه است. هیچ‌کس نمی‌تواند همیشه و همواره با کیش جبرگرایانه‌ای از هر دست، زندگی کند. دولت‌های مارکسیست، این موضوع را خودشان با شیفتگی افراطی‌ای نسبت به رهبر اثبات می‌کنند.

افزون بر این، تاریخ این تصور را که افراد با هم تفاوتی ندارند، رد می‌کند. در دسامبر ۱۹۳۱ یک سیاستمدار بریتانیایی در حال گذشتن از عرض خیابان پنجاهم نیویورک، بین کوچه‌های ۷۶ و ۷۷، حدود ده و نیم شب، جهت را عوضی نگاه کرد و ماشینی او را زیر گرفت؛ لحظه‌ای که مرد بعدها آن را در کمال بهت و ناباوری خودش و حیرت جهانیان چنین به یاد آورد: «نمی‌دانم چرا مثل یک تخم‌مرغ یا توت‌فرنگی له نشدم و ریغم درنیامد.» چهارده ماه بعد، به جان یک سیاستمدار آمریکایی، سوار بر ماشین روباز در میامی فلوریدا، سوءقصدی انجام گرفت؛ گلوله به مردی که کنار او نشسته بود اصابت کرد. کسانی که به اهمیت افراد در تاریخ اعتقادی ندارند، بهتر است خوب فکر کنند که اگر ماشین ماریو کنستانتینو در سال ۱۹۳۱ وینستون چرچیل را کشته، و گلولهٔ جوزپه زانگارا در سال ۱۹۳۳ فرانکلین

روزولت را از پا درآورده بود، آیا دو دهه بعد همانی می بود که بود؟ فرض کنید
لنین در سال ۱۸۹۵ از تیفوس در سیبری جان سالم به در نمی برد و هیتلر سال
۱۹۱۶ در جبهه غربی کشته می شد، آن وقت چهره قرن بیستم همان می بود؟

خوشبختانه یا بدبختانه، افراد واجد و موجد تفاوتند. ویلیام جیمز، فیلسوف،
نوشته است: «این که مردمی می توانند خود و امور خود را بدون افراد سرشناس
پیش ببرند، اکنون معلوم شده است که ابلهانه ترین و یاوه ترین سخنان است. انسان
کاری نمی کند مگر به قوه ابتکار نوآورانِ بزرگ یا کوچک، و تقلید باقی ما — این ها
یگانه عوامل پیشرفت انسانند. افرادِ خوش قریحه راه را نشان می دهند و الگوها را
تعیین می کنند و آن گاه مردم معمولی می پذیرند و پیروی می کنند.»

جیمز می گوید رهبری همچنان که در عمل، در اندیشه هم وجود دارد. در
طولانی مدت، رهبران فکری ممکن است جهان را بیش تر دچار تغییر کنند. جان
مینارد کینز می نویسد: «عقاید اقتصاددانان و فیلسوفان سیاسی، چه درست بگویند
و چه درست نگویند، بسیار قدرتمندتر از آن است که عموماً درک شود. در واقع
جهان به دست گروهی کوچک از نخبگان اداره می شود. انسان های اهل عمل که
خود را معاف از تأثیر روشنفکران می پندارند، معمولاً بردگان اقتصاددانی به رحمت
خدا رفته اند... در مقایسه با قدرت و نفوذ تدریجی افکار و اندیشه ها، در قدرتِ
صاحبان منافع بسیار اغراق شده است.»

وودرو ویلسون زمانی گفت: «در نگاه عامه، کسانی رهبران مردم هستند که در
عمل کار رهبری را به عهده دارند... به دست آنهاست که اندیشه جدید به زبان
پیش پا افتاده عمل ترجمه می شود.» رهبران فکری اغلب در انزوا و گمنامی ابداع
می کنند و وظیفه تقلید را به عهده نسل های بعدی می گذارند. رهبران عمل — که
این مجموعه به معرفی آنها می پردازد — باید در روزگار خودشان مؤثر باشند.

آنها نمی توانند به خودی خود مؤثر باشند. آنها باید در پاسخ به ضرباهنگ های
دوران خودشان عمل کنند. نبوغ آنها به گفته ویلیام جیمز، باید با «قابلیت های لحظه»
وفق پیدا کند. رهبران بی پیرو به درد نمی خورند. سیاستمدار فرانسوی با شنیدن

صدای هیاهو در خیابان‌ها گفت: «جمعیت راه افتاده، من رهبرشانم، باید دنبالشان بروم.» رهبران بزرگ هیجانات خام و ابتدایی مردم را به سمت اهداف خودشان جهت می‌دهند. آن‌ها فرصت‌ها و امیدها و ترس‌ها و سرخوردگی‌ها و بحران‌ها و امکان‌های زمان خود را غنیمت می‌شمارند. وقتی وقایع زمینه را برای آن‌ها مهیا کرده است، وقتی جامعه هر لحظه ممکن است برانگیخته شود، وقتی می‌توانند افکار و عقاید روشنگرانه و انسجام‌بخش را ارائه کنند، موفق می‌شوند. رهبری، مدار میان فرد و توده‌ها را تکمیل می‌کند و برای همین تاریخ را تغییر می‌دهد.

تغییر تاریخ ممکن است در جهت خوب یا بد باشد. رهبران مسئول بدترین بلاهت‌ها و هولناک‌ترین جنایت‌هایی بوده‌اند که موجب درد و رنج انسان‌ها شده است. آن‌ها همچنین در دستاوردهای بزرگ بشری همچون آزادی‌های فردی و مذهبی و رواداری نژادی و عدالت اجتماعی و احترام به حقوق بشر، کارساز و مؤثر بوده‌اند.

هیچ راه مطمئنی وجود ندارد که بشود پیش‌بینی کرد چه کسی رهبری نیک خواهد بود و چه کسی رهبری پلید، اما نگاهی به مجموعه مردان و زنانی از رهبران جهان باستان، برخی سنجه‌های مفید را ارائه می‌دهد.

یکی از سنجه‌ها این است: آیا رهبران با استفاده از زور رهبری می‌کنند یا مجاب کردن؟ با دستور دادن یا راضی کردن؟ در بیش‌تر دوره‌های تاریخ، رهبری به واسطه حق الهی حکومت کردن اعمال می‌شد. وظیفه پیروان تمکین و اطاعت بود. «وظیفه آنان نیست بپرسند چرا، وظیفه آنان این است که دست به کار شوند و بمیرند.» گاهی، چنان‌که در میان فرمانروایان معروف به «مستبد روشن‌اندیش» قرن هجدهم اروپا دیده‌ایم، رهبری خودکامه با مقاصد انسانی اعمال می‌شد، اما خودکامگی، بیش‌تر اوقات به شهوت استیلا و دلبستگی برای به دست آوردن زمین و طلا و متصرفات دامن می‌زد، و به ظلم و بیداد می‌انجامید.

بزرگ‌ترین انقلاب زمان معاصر انقلاب برابری بوده است. جیمز برایس، مورخ، در کتابش به نام ایالات آمریکایی — که تحقیقی است در مورد ایالات

متحده — می‌نویسد: «شاید هیچ شکل از حکومت مثل دموکراسی به رهبران بزرگ نیاز نداشته باشد.» این عقیده که همه مردم باید در موقعیت قانونی خود با هم برابر باشند، پی‌بنای کهنه اقتدار و سلسله‌مراتب و تمکین را سست کرده است. انقلاب برابری، دو تأثیر متضاد بر طبیعت رهبری گذاشته است، زیرا برابری، همان گونه که آلکسی دو توکویل در تحقیق بزرگش به نام دموکراسی در آمریکا خاطرنشان کرده است ممکن است هم به معنی برابری در بردگی و هم برابری در آزادی باشد.

توکویل نوشته است: «من فقط دو راه برای تحقق برابری در جامعه سیاسی می‌شناسم: یا همه شهروندان باید از حقوق برخوردار باشند، یا هیچ کس از آن برخوردار نباشد... مگر یک نفر که ارباب همگان است.» حد وسطی «بین اقتدار همگان و قدرت مطلق یک نفر» وجود ندارد. توکویل که به طرز حیرت‌آوری دیکتاتوری‌های توتالیتار قرن بیستم را پیش‌بینی کرده بود، توضیح می‌دهد که چگونه انقلاب برابری ممکن است به وضعیت «پیشوا فرمان می‌دهد، مردم اطاعت می‌کنند» و مطلق‌گرایی وحشتناک‌تری از آنچه دنیا تا به حال شناخته است، بینجامد.

اما وقتی تمام شهروندان از حقوق برخوردار شدند و حاکمیت همگان مستقر شد، مسئله رهبری شکل جدیدی به خود می‌گیرد و سخت‌تر از همیشه می‌شود. صدور فرمان و تحمیل آن با طناب و چوبه دار، اردوگاه کار اجباری و گولاگ آسان است. استفاده از بحث و گفتگو و غالب آمدن بر مخالفان و جلب رضایتشان دشوار است. پدران بنیانگذار ایالات متحده آمریکا این دشواری را درک کردند. آن‌ها اعتقاد داشتند که تاریخ فرصت تصمیم‌گیری را در اختیارشان گذاشته است و به قول الگزنדר همیلتون در اولین مقاله فدرالیستی‌اش، انسان یا می‌تواند واقعاً حکومت را بر اساس «تأمل و انتخاب بنیاد بگذارد، یا محکوم است که تا ابد برده تصادف و زور باشد».

حکومت بر اساس تأمل و انتخاب، به شیوه جدیدی از رهبری و نوع جدیدی از پیروان نیاز دارد. لازم است که رهبران در برابر نگرانی‌های عمومی پاسخگو

باشند، و پیروان باید به مشارکت‌کنندگانی فعال و آگاه در فرایند امور تبدیل شوند. دموکراسی هیجانات و احساسات را از سیاست حذف نمی‌کند، گاهی عوام‌فریبی را رواج می‌دهد، اما همان‌طور که بزرگ‌ترین رهبران دموکرات نیز گوشزد کرده‌اند، این اطمینان وجود دارد که نمی‌توان تمام مردم تمام زمان‌ها را فریب داد. دموکراسی رهبری را با نتایج محک می‌زند و کسانی را که لقمه بزرگ‌تر از دهان خود برمی‌دارند، یا کسانی را که دچار تزلزل و شکست می‌شوند، بازنشسته می‌کند.

درست است که در درازمدت، مستبدان نیز با نتایج کارشان سنجیده می‌شوند، اما آن‌ها گاهی می‌توانند روز داوری را تا زمان نامشخصی عقب بیندازند و در این زمان صدمات مشخصی به بار بیاورند. این نیز درست است که دموکراسی ضمانتی برای پاکدامنی و عقل و شعور در حکومت نیست، زیرا صدای مردم لزوماً صدای خدا نیست، اما دموکراسی با به رسمیت شناختن حقوق مخالفان، مقاومتی درون‌ساخته را در برابر پلیدی‌های فطری مطلق‌گرایی عرضه می‌کند. همان‌گونه که راینهولت نیبور، عالم الهیات، جمع‌بندی کرده است، «ظرفیت انسان برای عدالت، دموکراسی را امکان‌پذیر می‌سازد، اما تمایل انسان به عدالت، دموکراسی را اجتناب‌ناپذیر می‌کند.»

دومین سنجه برای رهبری، خودِ هدفی است که طلب قدرت در پی آن است. وقتی رهبران هدف خود را تفوق یک نژاد، یا ترویج نوعی انقلاب، یا تملک و استثمار مستعمره‌ها، یا پاسداری از حرص و طمع و امتیازات طبقاتی، یا محافظت از قدرت شخصی قرار می‌دهند، بسیار محتمل است که رهبریشان در جهت پیشرفت انسانیت نباشد. وقتی هدف آن‌ها محو برده‌داری، آزادی زنان، گسترش امکانات به نفع تنگدستان و محرومان از قدرت و اعطای حقوق برابر به اقلیت‌های نژادی، دفاع از آزادی بیان و مخالفان باشد، محتمل است که رهبری آن‌ها موجب افزایش آزادی بشر و رفاه شود.

رهبران صدمات جبران‌ناپذیری به جهان زده‌اند. آن‌ها همچنین سودهای بی‌شماری به جهانیان رسانده‌اند. شما از هر دو گونه این افراد در این مجموعه

خواهید یافت. حتی رهبران «خوب» را هم باید تا حدی محتاطانه ارزیابی کرد. رهبران خدا نیستند؛ رهبر هم مثل هر موجود فانی دیگر، موقع پوشیدن شلوار، اول یک پایش را داخل یک لنگه و بعد پای دیگرش را داخل لنگه دیگر می‌کند. هیچ رهبری بری از اشتباه نیست، و باید در مقاطع معینی این موضوع را به او یادآوری کرد. بی‌حرمتی در نظر رهبر آزاردهنده، اما موجب رستگاری است. اطاعت کورکورانه رهبران را فاسد و پیروان را خوار می‌کند. بت ساختن از رهبر همیشه اشتباه است. خوشبختانه قهرمان پرستی پادزهر خودش را تولید می‌کند. امرسون گفته است: «هر قهرمانی سرانجام به آدمی کسل‌کننده تبدیل می‌شود.»

سود چشمگیری که از رهبران بزرگ عایدمان می‌شود، دل و جرئت این است که به روال خویشتن خویش زندگی کنیم، فعال و جدی، و بر درک خودمان از امور ثابت قدم باشیم، زیرا رهبران بزرگ شاهی هستند بر واقعیت داشتن آزادی انسان در مقابل حتمیت فرضی تاریخ. و آن‌ها شاهی هستند بر خرد و قدرتی که در درون هر یک از ما — هر چقدر نامحتمل به نظر برسد — وجود دارد. امرسون می‌گوید، رهبر بزرگ امکانات جدید را به تمام بشریت نشان می‌دهد: «ما با نبوغ است که پرورش پیدا می‌کنیم... انسان‌های بزرگ وجود دارند تا انسان‌های بزرگ‌تر پدید آیند.»

سخن کوتاه این که رهبران بزرگ با آزاد کردن و مختار گذاشتن پیروانشان خود را موجه می‌سازند. بشریت برای به دست گرفتن سرنوشت خود تلاش می‌کند و به یاد داشته باشیم که آلکسی دو توکویل می‌گوید: «درست است که دور هر انسانی حلقه‌ای مقدر و محتوم کشیده شده است که گذر از آن برای او ممکن نیست، اما انسان در محدوده گسترده این حلقه، قدرتمند و آزاد است؛ آنچه در مورد انسان‌ها صادق است، در باره جوامع نیز صادق است.»

آرتور م. شلزینگر

جهان نفرتی تی

هنگامی که به مصر می‌اندیشیم، چه فکری به ذهنمان خطور می‌کند؟ صحرای وسیعی را در ذهن تصور می‌کنیم که سراسر شمال آفریقا را در بر گرفته است، جایی که مصر در آن قرار دارد؛ می‌توانیم رودخانه نیل — طولانی‌ترین رودخانه جهان — را ببینیم که از شمال به جنوب جریان دارد و این سرزمین را تقریباً به دو بخش مساوی تقسیم می‌کند و به مردمی با تاریخی بسیار کهن، زیبا و اسرارآمیز می‌اندیشیم. هنگامی که به مصر باستان می‌اندیشیم، به اهرام، ابوالهول و البته مومیایی‌ها نیز خواهیم اندیشید، و سرانجام به نماد دیگری از زیبایی این سرزمین اسرارآمیز: نیم‌تنه‌ای از نفرتی‌تی، ملکه محبوب، مزین به رنگ‌های روشن.

ویژگی مجسمه سنگ آهکی نفرتی‌تی این است که جزئیات آن به ظرافت پرداخته و با واقع‌گرایی ساخته شده است. او سرش را با وقاری شاهانه بالا گرفته است و گردن باریکش که به گردن قو می‌ماند، گونه‌های برجسته‌اش و لبان کاملاً سرخش ما را به یاد زنان زیبای امروزی می‌اندازد. دیهیمی به رنگ آبی آسمانی به سر و گردنبند بزرگی از دانه‌های بلند طلایی به گردن دارد که به آن‌ها دانه‌های *نِفِر* می‌گویند. بارها و بارها تصویر نفرتی‌تی بازآفرینی شده و به نمادی از این سرزمین باستانی و مردمانش مبدل شده است. ممکن است از خود بپرسیم آیا زنی را که هزاران سال پیش، این‌گونه در برابر هنرمند نشسته است، می‌شناسیم؟ اما اگر آن اتفاق خوش‌یمن در سال ۱۹۱۲ روی نمی‌داد، همین دانش اندکی که امروزه در

اختیار داریم — و البته نیم‌تنه نفرتی تی — همچنان در دل شن‌های کویر مدفون بود.

آن سال گروهی از باستان‌شناسان آلمانی شهر باستانی العمارنه را که تقریباً در مرکز مصر و در ساحل شرقی رودخانه نیل قرار دارد، کشف کردند. فرعون (یا شاه) اخناتون، شوهر نفرتی تی، العمارنه را به عنوان پیشکشی به درگاه خدای آفتاب ساخته بود. در سال ۱۹۱۲ زنی تهیدست تصادفاً سفالینه‌هایی در دل خاک پیدا کرد و به مقامات خبر داد. مصنوعات که در این مکان یافت شد — که در میان آن‌ها تصاویر بسیاری از نفرتی تی و خانواده‌اش دیده می‌شد — گنجینه دانش بشری را غنی‌تر کرد. در حقیقت این سفالینه‌ها از مهم‌ترین یافته‌های مصر باستان به شمار می‌رفت، زیرا در باره دوره‌ای از تاریخ مصر باستان — که تا پیش از آن در هاله‌ای از راز و رمز بود — آگاهی‌های بسیاری به ما می‌داد. گنجینه‌های این شهر دست‌نخورده باقی مانده بود، زیرا بلافاصله پس از مرگ اخناتون، العمارنه از سکنه خالی و بخشی از آن تخریب و سرانجام زیر شن‌های صحرا مدفون شده بود. این شهر هرگز بازسازی نشد و بدین ترتیب هر آنچه در آن یافت شده است، به دوره بیست‌ساله‌ای که فرعون اخناتون، ملکه نفرتی تی و حدود بیست هزار رعیتشان در آن جا می‌زیستند، مربوط می‌شود.

محدوده زمانی

مصر باستان به سه سلطنت مستقل و تاریخ آن به سه دوره میانی در حد فاصل هر سلطنت تقسیم می‌شود (این دوره‌بندی‌های تاریخی که به دقت مشخص شده است، تا حدودی با هم متفاوت است و به نظر محقق‌ی که اثرش را می‌خوانید، بستگی دارد). طی این دوران سی سلسله — یا خاندان — بر مصر حکومت کرده‌اند. به خاطر داشته باشید که سال‌های قبل از میلاد، معکوس شمارش می‌شود. هر چه عدد تاریخ کوچک‌تر باشد، به زمان ما نزدیک‌تر است. بعد از میلاد مسیح برای شمارش سال‌ها از الگویی که امروزه به کار می‌بریم، استفاده کرده‌اند.



نفرتی تی و شوهرش در دوران سلطنت جدیدی که با نام العمارنه شناخته می شود، بر مصر حکمفرمایی کردند. شوهر او فرعونى با قدرت مطلق بود، اما افسون و جذبۀ نفرتی تی او را به ملکه مشهورى مبدل کرد. مجسمه های سنگ آهکی نفرتی تی و اخناتون از دوران العمارنه به جای مانده است.

سلطنت قدیم بین سال‌های ۲۶۸۶ تا ۲۱۶۰ ق.م بر مصر حکومت کرد و از سلسله سوم تا ششم را در بر می‌گرفت. ویژگی این دوران وجود فرعون‌هایی بود که با قدرت تمام بر مردم حکمفرمایی می‌کردند و شاهان را همردیف خدایان می‌دانستند. زوسر یکی از مشهورترین پادشاهان این دوره بود، دورانی که «عصر اهرام» نیز خوانده می‌شود، زیرا در این دوران مقابر بسیاری درون اهرام ساخته شد. زوسر به سبب ساخت هرمی پله‌پله برای آرامگاهش شهرت دارد. فرعون خوفو نیز در دوران سلسله چهارم حکمفرمایی کرد. او به سبب ساختن هرم بزرگ جیزه شهرت دارد. در این دوران پایتخت مصر در ممفیس قرار داشت.

دوره سلطنت میانه از ۲۰۵۵ تا ۱۶۵۰ ق.م به طول انجامید. این دوره در طول دوران فرمانروایی یازدهمین سلسله آغاز شد و نزدیک به دوران فرمانروایی سیزدهمین سلسله به پایان رسید. فراعنه این دوره نسبت به فراعنه دوره قبل تسلط کم‌تری بر اوضاع داشتند، ولی دولت به خوبی دولت‌های قبلی به کار خود ادامه می‌داد. در این دوران قدرت و اعتبار کاهنان و مقامات محلی افزایش یافت، کم‌تر از گذشته بناهای یادبود بزرگ ساخته شد و کشاورزی در ساحل رود نیل گسترش بیش‌تری پیدا کرد.

سلطنت جدید — عصری که دوران العمارنه را در بر می‌گیرد — از حدود ۱۵۷۰ تا ۱۰۷۰ ق.م به طول انجامید و سلسله هجدهم تا بیستم را در بر می‌گرفت. این دوران میزبان برخی از مشهورترین فراعنه بود، از جمله نغرتی تی که به همراه شوهرش در طی دوران فرمانروایی سلسله هجدهم به حکومت پرداخت. دیگر نام‌های مشهور این سلسله جدید عبارتند از: توت‌عنخ‌آمون، ستی و رامسس. کاهنان و دیگر مقامات رسمی قدرت فوق‌العاده خود را حفظ کردند و تجارت رونق گرفت. مصر رونق یافته بود.

مصر در دوران باستان به دو قسمت علیا و سفلی تقسیم شده بود. این دو ناحیه هیچ‌گاه با یکدیگر متحد نشده بودند، تا حدود ۳۴۰۰ ق.م که فرعونی قدرتمند این دو ناحیه را یکپارچه کرد. در پی به پایان رسیدن دوره سلطنت جدید، بخش‌های

گوناگون این سرزمین، تحت فرمانروایی دست‌نشانندگان قدرت‌های بیگانه قرار گرفت، قدرت‌هایی نظیر پارسیان، یونانیان و رومیان. آن‌ها سرانجام در حدود ۷۰۰م تحت سلطهٔ مسلمانان درآمدند. در طول سدهٔ شانزدهم میلادی مصر زیر سیطرهٔ ترکان عثمانی درآمد که حدود سیصد سال بر این سرزمین حکمفرمایی کردند. ناپلئون در سال ۱۷۹۸ به این سرزمین هجوم آورد. مصر در سال ۱۹۲۲ از سلطهٔ بریتانیای کبیر آزاد شد و استقلال خود را به دست آورد. امروزه در این کشور حکومت جمهوری برپاست. مصر موطن حدود هشتاد میلیون نفر است که هنوز بیش‌ترشان در نزدیکی سواحل نیل زندگی می‌کنند.

فراعنهٔ مشهور بسیاری در قرون آغازین بر تخت سلطنت نشستند که تاریخ هنوز به خوبی به یادشان می‌آورد. برخی از آن‌ها تنها چند سالی سلطنت کردند و برخی دیگر در جوانی قدرت را به دست گرفتند و تا سنین پیری همچنان حفظش کردند. در مصر باستان به ندرت پیش می‌آمد که یک زن قدرت زیادی به دست آورد، اما برخی زنان تأثیر بسیاری بر فراعنه نهادند (فراعنه‌ای که گاه شوهر و گاه پسرشان بودند). در چنین مواردی زنان از پشت پرده قدرت را در دست داشتند. برخی زنان نیز بنا بر حق طبعی‌شان به مقام فرعون می‌رسیدند. نفرتی تی یکی از نادرترین زنان مصری بود، زنی که تأثیر زیادی بر شاه داشت و پس از مرگ او به عنوان فرعون بر تخت سلطنت نشست.

نفرتی تی تا چه اندازه قدرت داشت؟

در بارهٔ این‌که گسترهٔ تأثیر نفرتی تی حقیقتاً چه میزان بوده است، حدس و گمان‌های بسیاری وجود دارد. وجود نقاشی‌ها، مجسمه‌ها و نقش‌برجسته‌های بسیاری از او در مقام حکمران — از جمله تصاویری در حال تقدیم پیشکشی به درگاه آتون، خدای آفتاب — حاکی از آن است که او واقعاً تأثیر گسترده‌ای داشته است. برخی مصرشناسان اعتقاد دارند او حدوداً سه سال پیش از مرگ اخناتون درگذشته است، زیرا در تاریخ‌هایی که پس از این دوره ثبت شده، ذکری از او به میان نیامده است.

برخی دیگر به ظهور فردی به نام سمنخ کارع اشاره می کنند که به عنوان نایب السلطنه توت عنخ آمون، پسر اخناتون، را در امور سلطنت یاری می کرده و سپس ناپدید شده است؛ یعنی شاه توت عنخ آمون را ترک کرده است تا او که در آن زمان مشهورتر شده بود، به تنهایی به سلطنت بپردازد. از آن جا که مقبره نفرتی تی با قطعیت شناسایی نشده است، هرگز نخواهیم دانست واقعاً کدام نظریه درست است.

معمول بود که شاه در هنگام حیات جانشین خود را تعیین کند. این مسئله به فرعون‌نی که حکومت را در دست داشت، فرصت می داد شاه بعدی را برای به عهده گرفتن مسئولیت‌هایی که روزی به ارث می برد، آماده کند. معمولاً حکومت از پدر به پسر می رسید. گاه این سلسله مراتب به هم می ریخت، زیرا شاه — غالباً — چندین همسر داشت که از هر یک از آن‌ها صاحب فرزندان بود. شهبانوی اخناتون نیز نفرتی تی بود، ولی از آن جا که فرزندان این زوج همه دختر بودند، کیئی، یکی دیگر از همسران اخناتون، وظیفه داشت برای او پسری بیاورد. این پسر، جانشین پادشاه، کسی نبود جز توت عنخ آمون، یکی از مشهورترین فراعنه مصر باستان.

اخناتون به مدت هفده سال از ۱۳۵۰ تا ۱۳۳۴ ق.م در آخرین سال‌های سلطنت سلسله هجدهم به سلطنت پرداخت. او در اوایل سلطنت خود، پایتخت را به شمال منتقل کرد — از شهر طیوه به العمارنه — و شهر جدیدی در آن جا بنا نهاد. به سبب پیدایش این شهر، از دو دهه بعدی غالباً با عنوان دوران العمارنه یاد شده است. این دوران به دلیل تغییراتی که اخناتون و نفرتی تی در مذهب ایجاد کردند، به یکی از مجادله برانگیزترین ادوار تاریخ مصر مبدل شد.

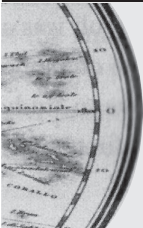
مذهب مصریان

مصریان باستان به چندخدایی — پرستش بیش از یک خدا — اعتقاد داشتند. در حقیقت آن‌ها صدها خدا داشتند. برخی از خدایان‌شان را توانسته‌ایم بشناسیم، خدایانی چون اُزیریس، خدای زندگی و مرگ و باروری؛ همسرش ایزیس، الهه

اورنگ و سریر؛ پسرشان هوروس، خدایی که اجازه می‌دهد فراغنه خدای‌گونه شوند؛ و برادرش ست، خدای بیابان. مصریان برای هر چیزی به درگاه خدایان و الهه‌ها دعا می‌کردند. آن‌ها به درگاه یکی از خدایان دعا می‌کردند تا سطح رود نیل را آنقدر بالا بیاورد تا به اندازهٔ نیازشان در زمین‌ها کشت و کار کنند و به درگاه خدای دیگری روی می‌آوردند تا به آن‌ها محصول فراوانی عطا کند. اگر آن‌ها به دلیل کمبود محصول یا بیماری‌ای که مردم را به مصیبت دچار می‌ساخت، احساس می‌کردند خدایان ناخشنودند، آن‌گاه کاهنان به قربانی کردن گوسفند، گاو یا اردک می‌پرداختند. همهٔ بخش‌های زندگی مصریان تحت سیطرهٔ باورهای مذهبی و هوس‌های ناگهانی خدایان و الهه‌هایشان بود.

نفرتی تی و اخناتون دست به تغییر می‌زنند

اخناتون بلافاصله پس از تاجگذاری به مردم فرمان داد تا از آن پس فقط خدای آتون را بپرستند. در تصاویر آتون چون خورشید مدوری رسم می‌شد که پرتوهای بلندش به دستانی که نماد عنخ — نماد هیروگلیفی زندگی — در آن قرار داشت، منتهی می‌شد. پیش از آن همهٔ خدایان به سان حیوان یا نیمه‌حیوان — نیمه‌انسان تصویر می‌شدند. ظاهر متفاوت آتون یکی از آن تغییرات فراوانی بود که پرستش خدای جدید منجر به بروزشان شد. در مذهب قدیم چندین کاهن به مراقبت از هر خدا می‌پرداختند. مردم هیچ گونه ارتباط مستقیمی با خدایانشان نداشتند. در عوض، کاهنان و دستیارانشان واسطهٔ میان خدایان و مردم بودند، با خدایان حرف می‌زدند و نیازهای آن‌ها را شرح می‌دادند. این قدرت باعث می‌شد کاهنان نظارت گسترده‌ای بر اعمال مردم داشته باشند و با این نفوذ و قدرت به آسانی زندگی کنند. در پرستش آتون هیچ کاهنی وساطت نمی‌کرد و آن‌ها به سبب این کاهش قدرتش ناراضی بودند. اخناتون تنها رابط با خدا بود و خود را در جایگاه خدایی می‌دید. البته آتون خدای جدیدی نبود. صفحهٔ مدوری که نماد خورشید بود، همواره جزئی از پرستش رع، خدای خورشید، بود. با وجود این،



اخناتون پس از تاجگذاری برخی از اختیاراتی را که به کاهنان مصر داده شده بود، سلب کرد و اعلام داشت آتون، خدای خورشید، تنها خدای سزاوار پرستش است. نماد آتون قرص خورشید بود، با شعاع‌هایی که بر مردمان پرتو می‌افکند. در این سنگ‌نگاره، اخناتون، نفرتی تی و سه دخترشان در زیر آتون نشسته‌اند.

اندیشه جدا ساختن خورشید از خدای موکل بر آن تا پیش از اخناتون هرگز مطرح نشده بود.

اخناتون و نفرتی تی تنها شیوه عبادت مردم را دچار تغییرات اساسی نکردند، بلکه

از هنرمندان و مجسمه‌سازان خواستند با دید تازه‌ای به جهان نگاه کنند. هنرمندان دوره‌العمارنه تشویق شدند، به جای پایبندی زیاد به سبک و برداشت‌های کلی به شیوه‌ هنرمندان پیشین، واقعیات پیرامون خود را تصویر کنند. شاه و ملکه در نقاشی‌ها و دیگر آثار هنری، شاهوار و خدای‌گونه تصویر می‌شدند. با وجود این اخناتون و نفرتی تی چون زوجی عادی و مهربان تصویر می‌شدند که دستان یکدیگر را گرفته‌اند و با کودکانشان بازی می‌کنند. نقاشی‌ها، مجسمه‌ها و نقش‌برجسته‌های بازمانده از دوران سلسله هجدهم را می‌توان به سادگی شناسایی کرد، زیرا مضمون آن‌ها در بیش‌تر موارد مضمون انسانی است.

برخی از پیروان اخناتون وفادار ماندند و بی‌هیچ چون و چرایی با همه این تغییرات کنار آمدند، شاید به این دلیل که می‌خواستند مراحم شاه همچنان شامل حالشان شود، اما دیگران صرفاً به دلیل آن‌که فرعون دستور داده بود، نپذیرفتند که شیوه پرستش و زندگی‌شان را تغییر دهند. به‌رغم فرمان اخناتون مبنی بر پرستش آتون، نمادهای مذهبی، تصاویر و نوشته‌های بسیاری در سراسر مصر یافت شده است که به دوران العمارنه مربوط می‌شود، اما ارتباطی به پرستش آتون ندارد. مردم همیشه از تغییرات استقبال نمی‌کردند و بسیاری از تغییراتی که این زوج سلطنتی می‌خواستند اعمال کنند، در نظر بسیاری از مردم مصر غریب بود و تنها پریشان و خشمگینشان می‌کرد.

اخناتون و نفرتی تی در العمارنه قصر و معبدی برای آتون بنا کردند. اعضای خاندان سلطنتی و گروهی از مردم که همراه با آن‌ها آتون را می‌پرستیدند، در این شهر به آن دو پیوستند. العمارنه چندان دوام نیاورد؛ این شهر پیشرفت کرد و توسعه یافت و پس از حدود ۲۰ یا ۲۵ سال سقوط کرد. چندین سال پس از مرگ اخناتون، کاهنان و مردم مصر علیه مذهب یکتاپرستی شوریدند و به پرستش خدایان پیشین خود بازگشتند. سرانجام آثار و بقایای العمارنه از بین رفت و بیش‌تر معابد آتون و قصرهای اخناتون تخریب شد. بسیاری از اطلاعات مربوط به آتون، اخناتون و نفرتی تی از متون زدوده شد و مطالب دیگری بر روی آن‌ها نوشته شد. شن‌های بیابان سرانجام ویرانه‌های العمارنه را پوشاند و شهر تا زمان

کشفش در سال ۱۹۱۲ پنهان ماند. از آنجا که شهر دیگری در حوالی العمارنه بنا نشده بود، اشیای یافت شده در آنجا، روایتی از زندگی در دوران سلطنت اخناتون به دست می‌دهد، و همچنین از دوران سلطنت توت‌عنخ‌آمون، پسرش. پژوهشگران معتقدند بقایای این شهر، از آن روی که مردم آن‌ها را بی‌ارزش دانسته‌اند، دست‌نخورده باقی مانده است.

چهرهٔ اسرار آمیز

با آن‌که نفرتی تی یکی از نمادهای مصر باستان به شمار می‌رود، احوال او تا حد زیادی در پرده‌ای از ابهام قرار دارد. اطلاعات چندانی در بارهٔ زندگی او پیش از ازدواج با اخناتون و حتی دوران زندگی‌اش با او وجود ندارد. همهٔ آنچه از نفرتی تی می‌دانیم، بر اساس تصاویر و مجسمه‌های یافت شده از او در العمارنه، و نوشته‌های کاتبان باستانی است. برخی از مصرشناسان عقیده دارند نفرتی تی از سرزمین دیگری به مصر آمده است، زیرا معنای نام او چنین است: «زن زیبایی یافت شده آمده است.» گردن بلند و لبان برجسته‌اش بر نژاد متفاوتش گواهی می‌دهد. برخی دیگر نیز معتقدند او شخصی عامی — دختر یکی از درباریان — بوده است که زیبایی‌اش نظر شاه را جلب کرده است. عده‌ای نیز معتقدند او از خاندان

سرود ستایش شهبانو نفرتی تی بر لوحه‌ای سنگی که در العمارنه کشف شده است

میراث‌برنده، بلندمرتبه، خوبرو، مزین به دو شهر، بانوی شادمانی، مورد التفات و عنایت، آن‌که شنیدن صدایش موجب شادمانی پادشاه است. شهبانو، محبوب پادشاه، بانوی دو سرزمین، نفرنفروآتون — نفرتی تی. دیر زیاد آن بانو!

سلطنتی بوده است. می‌دانیم که او نخستین همسر اخناتون بوده و بدین ترتیب از قدرت بسیاری در دربار برخوردار بوده است. بسیاری از مردان مصری تنها با یک زن ازدواج می‌کردند، اما در میان مردان خاندان سلطنتی چندهمسری امر رایجی بود. ظاهراً اخناتون سه یا چهار همسر و دست‌کم هشت فرزند داشته است؛ شش دختر از نفرتی تی و دو پسر از دیگر همسرانش.

مجسمه نیم تنه نفرتی تی تقریباً به اندازه نقاشی مونالیزا شهرت دارد و هر دوی آن‌ها اسرارآمیزند. نفرتی تی یکی از زیباترین زنان جهان باستان به شمار می‌رود، هرچند که چشم چپ مجسمه‌اش گم شده است. مجسمه بسیار واقع‌گرایانه است و اجزای آن — خطوط ریز گرداگرد چشم‌ها، دهان و گردن — به دقت ساخته شده است. محققان معتقدند این مجسمه یکی از مدل‌های اصلی مجسمه‌سازان برای آموزش هنرجویانشان بوده است و دلیل گم شدن یکی از چشم‌های مجسمه نیز بیرون آوردن آن برای توضیح دادن چگونگی ساختن کاسه چشم بوده است. شاید هم این تندیس الگوی رسمی سلطنتی در تصویرسازی از ملکه بوده است. این دو نظر، هر دو، پذیرفتنی می‌نماید، زیرا نیم‌تنه در ویرانه‌های ساختمان مخصوص تحوطمس، مجسمه‌ساز سلطنتی دربار، یافت شده است. سنگ آهک رنگ‌های روشنی را که برای رنگ‌آمیزی پوست، لب‌ها، دیهیم و گردنبند پرنقش و نگار استفاده شده است، به خوبی حفظ کرده و شن‌های خشک صحرا نیز — که تندیس در دل آن‌ها مدفون شده بود — این زن زیبا را برای آیندگان نگاه داشته است.

حقایق بسیاری در باره نفرتی تی و نژادش، همسر بحث‌برانگیزش، دوران حکومت کوتاهشان و مرگش وجود دارد که هرگز آن‌ها را نخواهیم دانست. نظریات و گمانه‌های بسیاری وجود دارد که به احتمال زیاد هرگز اثبات نخواهد شد، اما از رهگذر پژوهش‌های نخستین کاشفان شهر العمارنه و کاوشگران بعدی این منطقه و دیگر مناطق مصر، به تصویر نسبتاً دقیقی دست یافته‌ایم که نشان‌دهنده شیوه زندگی در اواخر سلسله هجدهم — دوران سلطنت اخناتون و نفرتی تی — در سرزمین پادشاهان است.

دیروز و امروز مصر

مصر سرزمین راز و رمز است. ویرانه‌های باستانی، شهرهای مردگان، تصاویر و نمادهای شگفت‌انگیز، اسطوره‌ها، افسانه‌ها و هزاران سال تاریخ، شمع کارآگاهی را در همه‌ما بیدار می‌کند. می‌خواهیم در باره مردم این سرزمین و نحوه زندگیشان بیش‌تر بدانیم. مصرشناسی یا مطالعه این سرزمین و تاریخش دانش شناخته‌شده‌ای است. کتاب‌های بسیاری به رشته تحریر در آمده و فیلم‌های مستند بسیاری به تحقیق در باره فراعنه، اهرام و دیگر آثار باستانی مصر اختصاص یافته است. فیلم‌هایی که در باره کثوپاترا و آرامگاه توت‌عنخ‌آمون ساخته شده است و مستندهای شبکه تلویزیونی دیسکاوری در باره نفرتی‌تی، به همان میزان که در باره این دوران و مردمانش به ما اطلاعات می‌دهد، شگفت‌زده‌مان نیز می‌کند. اغلب فکر می‌کنیم که اطلاعات بسیاری در باره مصر باستان داریم، اما در حقیقت بیش‌تر آنچه در باره مردمان باستانی این سرزمین می‌دانیم، بر اساس حدس و گمان است. پیش از آن‌که برای ترسیم چهره آن‌ها به گذشته برگردیم، بهتر است اطلاعاتی در باره سرزمین امروزی مصر به دست آوریم: مثلاً این‌که مصر در کجا قرار دارد، آب و هوا و اقلیمش چگونه است و مردمان امروزی‌اش چگونه زندگی می‌کنند.

سرزمین مصر

مصر در شمالی‌ترین نقطه آفریقا واقع شده است و مساحت آن حدود ۱,۰۰۲,۰۰۰

کیلومتر مربع است. از غرب با لیبی همسایه است، از جنوب با سودان و از شمال و شرق به ترتیب در مجاورت دریای مدیترانه و دریای سرخ قرار دارد. رودخانه نیل که به سمت شمال آفریقا جریان دارد، از آفریقای مرکزی آغاز می‌شود، در مجموع حدود ۶۷۰۰ کیلومتر راه می‌پیماید و سپس به دریای مدیترانه می‌ریزد. نیل طویل‌ترین رودخانه جهان است، عرض آن از دو تا حدود ۲۲ کیلومتر متغیر است و شاخه‌های فرعی بسیاری نیز دارد. در جایی که نیل به دریای مدیترانه می‌رسد، آب رودخانه از چندین مصب به دریا می‌ریزد. این ناحیه به عنوان دلتای رود نیل شهرت دارد. هر سال به هنگام بارش شدید باران در ارتفاعات اتیوپی، نیل طغیان می‌کند. در این زمان نیل لبریز می‌شود و آب سواحل رودخانه را فرا می‌گیرد. این سیل سالانه برای کشاورزان مصری حیاتی است، زیرا خاک غنی و سیاهی که پس از طغیان به جا می‌ماند، به آن‌ها کمک می‌کند محصولات فراوانی کشت کنند. طغیان رودخانه بین ماه‌های ژوئن یا ژوئیه و سپتامبر یا اکتبر روی می‌دهد و کشت محصولات با پسروی سیلاب شروع می‌شود.

این سرزمین دو فصل دارد. فصل گرما از ماه مه تا اکتبر به طول می‌انجامد و دمای هوا در طول روز به ۵۲ درجه سانتیگراد نیز می‌رسد. بین نوامبر تا آوریل یا همان فصل سرما، دما حدوداً بین ۱۳ تا ۲۱ درجه سانتیگراد افت می‌کند. کشتزارهای سرسبز سرشار از محصولات کشاورزی، و علفزارها به درخت‌های رقصان نخل در حاشیه نیل می‌رسد، جایی که خاک غنی است و آب فراوان. حیات وحش نیز بسیار غنی است. شترها، اسب‌ها، گاومیش‌ها، مارها، مارمولک‌ها و میلیون‌ها پرنده در این سرزمین زندگی می‌کنند. امروزه دولت از درناها و حواصیل‌ها — که اخیراً در معرض خطر قرار گرفته‌اند — محافظت می‌کند. نیلوفر آبی و پاپیروس به فراوانی در دلتای رود نیل می‌روید. در صحرا، در محلی که چشمه‌های کوچکی از زمین می‌جوشد، واحه‌هایی شکل گرفته که زیستگاه گونه‌های مختلف گیاهی نیز است. اگر به تصاویر هوایی مصر نگاهی بیندازید، محوطه دلتا را به شکل یک «V» سبزرنگ خواهید دید؛ در این جا زمین به دلیل طغیان‌های سالانه مستعد

کشت است و کشاورزان مصری با آبیاری‌های پی‌درپی، غلات و سبزیجات به عمل می‌آورند. خطی که خطۀ سبز را از کویر قهوه‌ای‌رنگ جدا ساخته، بسیار باریک است.

مردمان مصر

جانشینان فرعون حدود سه هزار سال بر این سرزمین حکمفرمایی کردند. مصریان باستان در دوران حکومت سی سلسله پادشاهی زیستند، کار کردند، عبادت کردند و انبوهی از مصنوعات بشری را از خود به یادگار گذاشتند. پارسیان تقریباً از ۵۲۵ تا ۳۳۲ ق.م مصر را تحت سیطرۀ خود داشتند و با آن‌که اجازه دادند مردم آزادانه‌تر از قبل زندگی کنند، طغیان و سرکشی بسیار رواج یافت و مردم از هجوم اسکندر مقدونی به سرزمینشان خوشحال شدند (حدود ۳۳۳ ق.م). نزدیک به سیصد سال بعد، درست پس از دوران سلطنت کلئوپاترای هفتم، ملکه مشهور، مصر تحت حاکمیت دست‌نشان‌دگان اقوام بیگانه‌ای چون رومی‌ها، اعراب و ترک‌ها درآمد. مصر حدود سال ۱۷۰۰ م تحت حاکمیت امپراتوری بریتانیا درآمد، اما در ۱۹۵۲ استقلال کامل خود را به دست آورد و جمال عبدالناصر — رهبر انقلاب — رئیس‌جمهور این کشور شد. حسنی مبارک در ۱۹۸۱ رئیس‌جمهور مصر شد.

بیش از ۲۵۰ هزار سال پیش، هنگامی که نخستین ساکنان مصر راه این سرزمین را در پیش گرفتند، این سرزمین پوشیده از مرغزار بود. دانشمندان معتقدند در هزارۀ بیست و پنجم ق.م آب و هوا دگرگون گردید و زمین‌های سرسبز به کویرهای برهنه و پوشیده از شن روان مبدل شد. حدود ۳۴۰۰ ق.م مهاجرانی از عراق به سرزمین‌های ساحلی نیل کوچ کردند و روستاهایی با کلبه‌های گلین در آن‌جا و در واحه‌های صحرا بنا نهادند. این مهاجران به پرورش حیوانات اهلی و کشت گندم و جو در خاک سیاه ساحل رود نیل پرداختند. هر سال — پس از پسروی سیلاب‌های رودخانه — موسم کشاورزی شروع می‌شد و مردمان از گل و لای غنی به جای مانده از طغیان‌ها نهایت استفاده را می‌بردند. ابزارهای ساده‌ای از

جنس چوب و سنگ برای قطع شاخه‌های گندم و جدا کردن کاه از دانه‌ها به کار گرفته می‌شد. مجاری طولی برای آبیاری زمین‌های دوردست ساخته شده بود. کشاورزان آب رودخانه را در این مجاری هدایت می‌کردند، شیوه‌ای که امروزه نیز کاربرد دارد. برای این کار از ابزاری به نام شدوف^۱ استفاده می‌شد؛ تیرکی متکی به یک داربست که در منتهی‌الیه آن وزنه‌ای قرار داشت. یک نفر به راحتی می‌توانست تیرک را بالا و پایین ببرد و دلوها را که آبشان در مجاری ریخته می‌شد، یکی پس از دیگری پر کند. زمین‌هایی که از طریق حفر مجاری آبیاری می‌شد، سرسبز و حاصلخیز می‌گردید. حد فاصل این زمین‌ها و بیابان — جایی که مجاری به پایان می‌رسیدند — خشک و بایر بود، که برای مصریان به گونه‌ای نشانه مرگ و زندگی بود. کشاورزی بخش حیاتی زندگی مصریان باستان به شمار می‌رفت و غالب مردم — هر کس به شیوه‌ای — برای تأمین محصول کافی می‌کوشیدند.

امروزه بیش از نیمی از مردم مصر در نواحی روستایی زندگی می‌کنند، جایی که کشاورزی همچنان راهی برای تأمین زندگی به شمار می‌رود. روستایان امروز مصر درست همچون اجدادشان در هزاران سال قبل، زمین را کشت می‌کنند و گوسفند، حیوانات اهلی و بز پرورش می‌دهند. غذای آن‌ها آمیزه‌ای از غذای ترک‌ها، یونانی‌ها، فلسطینی‌ها، لبنانی‌ها و سوری‌هاست. ناهار مهم‌ترین وعده غذایی‌شان به شمار می‌رود و از نان (شبه نان پیتا)، فول (دانه‌های لوبیای آب‌پز) و تعمیه (گلوله‌های سرخ‌شده نخود و گندم) تشکیل می‌شود. از پودینگ و کیک نیز به عنوان دسر استفاده می‌کنند. عربی زبان رسمی مصریان است و به لهجه‌های گوناگونی در سراسر کشور سخن می‌گویند.

دوران باستان

حدود یک میلیون نفر از مصریان باستان در سرزمینی به وسعت ۲۳ هزار کیلومتر مربع پراکنده شده بودند و نیل درست از وسط آن‌ها عبور می‌کرد. این سرزمین